

## جامعه‌شناسی تاریخی موقعیت و عملکرد اقلیت‌های مذهبی در شهر اصفهان دوره صفوی (مطالعه موردی: ارامنه جلفای اصفهان در عصر صفوی)

علی اکبر جعفری\*

### چکیده

از دیدگاه جامعه‌شناسی اقلیت‌های قومی و دینی به‌عنوان گروهی که به‌دلیل تفاوت‌هایشان با گروه اکثریت در معرض تبعیض‌ها و تمایزات قرار دارند و از مشارکت در زندگی اجتماعی کناره‌گیری می‌کنند، تعریف شده‌اند. این شاخص‌ها در بسیاری از جوامع مشاهده می‌شود، اما مطالعه‌ای تحقیقی با روش مطالعات «جامعه‌شناسی تاریخی» درباره ارامنه ساکن جلفای اصفهان در دوره صفوی نشان می‌دهد که با وجود مشخصات ظاهری این قوم، به‌مثابه یک اقلیت، موقعیت نسبتاً ممتازی در جامعه و بالتبع عملکرد موفق‌تری در زندگی اجتماعی پایتخت صفویان داشته‌اند. این مطالعه که از نوع تحقیقات تاریخی است و به روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای صورت گرفته، در پی پاسخ‌گویی به این سؤال است: موقعیت و عملکرد ارامنه در ساختار اجتماعی اصفهان عصر صفوی چگونه بوده است؟ نتیجه تحقیق که حاصل جمع‌آوری اطلاعات و استخراج داده‌های تحقیق با استفاده از استدلال‌های تاریخی و نمودارهای آماری است، نشان می‌دهد تعامل سازنده بین این گروه با دولت‌مردان صفوی و تلاش صفویان برای رونق تجارت، افزایش جمعیت پایتخت خود، کسب اعتبار بین‌المللی، و عملکرد درست ارامنه در مسائل و مسئولیت‌هایی که به آن‌ها واگذار شد، زندگی مسالمت‌آمیزی را برای این اقلیت در آن دوره تاریخی رقم زد. این نتایج می‌تواند در تحلیل جامع‌نگر به جایگاه اقلیت‌ها در دوره صفویه کمک کند.

\* استادیار گروه تاریخ، دانشگاه اصفهان a.jafari2348@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۸/۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۱۲/۱۲

**کلیدواژه‌ها:** جامعه‌شناسی تاریخی، اقلیت‌ها، ارامنه جلفا، محلات اصفهان، صفویه.

## ۱. مقدمه

تحقیقات جامعه‌شناختی پیرامون مسائل تاریخی می‌تواند تحقیق دربارهٔ زمان‌ها و مکان‌ها و تحولات جامعهٔ انسانی گذشته باشد، همان‌گونه که می‌تواند فرایندهای تغییر را در طی زمان منتهی به زمان حاضر بررسی کند. این شاخه از تحقیقات که با عنوان «جامعه‌شناسی تاریخی» شناخته می‌شود عمر کوتاهی دارد، اما به‌عنوان بخشی از مطالعه‌ای میان‌رشته‌ای میان محققان علوم اجتماعی با گرایش تاریخی و محققان تاریخ با گرایش علوم اجتماعی دیده می‌شود. اهمیت این دسته از مطالعات به‌ویژه در بررسی‌های تاریخی بسیار اساسی است، خاصه از آن جهت که رویکردهای نوین تاریخ‌نگاری از نگاه‌های صرفاً سیاسی و جنگ و گریزها و به‌عبارت دیگر، زندگی سلاطین و پادشاهان فاصله گرفته و لایه‌های دیگر جامعه را مورد توجه قرار داده است. بنابراین در مطالعات تاریخی، از هر نوع که باشد، توجه به این نمونه از تحقیقات سودمند خواهد بود.

بررسی موقعیت و عملکرد اقلیت‌ها از مسائلی است که در حوزهٔ مطالعات تاریخ و علوم اجتماعی قرار می‌گیرد. این گروه که معمولاً با عناوین مختلف اما در قالب کلی اقلیت‌های قومی و مذهبی شناخته می‌شوند، از جهت نقش و عملکرد و روابط خود با حاکمیت‌ها و با مردم و هم‌چنین فراز و فرود مسائلی که تجربه کرده‌اند، نمونه‌های مناسبی برای مطالعات موردی در حوزهٔ جامعه‌شناسی تاریخی‌اند. در این میان، جایگاه ارامنه در میان اقلیت‌های ساکن در ایران در دورهٔ صفوی اهمیت ویژه‌ای دارد. این دوره از تاریخ ایران، که پایه‌های هویت ملی ایران امروز نیز بر مبنای آن استوار است، از نظر حضور و عملکرد ارامنه، در جایگاه اقلیتی دینی، از دوره‌های شاخص برای مطالعات تاریخی است؛ و اصفهان به‌عنوان پایتخت دولت صفوی از یک‌سو و یکی از منزل‌گاه‌های مهاجرت ارامنه از سوی دیگر، در این موضوع جایگاه خاصی دارد. نظر به اهمیت این روابط و عملکرد آن‌ها در این زمان و مکان این مقاله به بررسی آن خواهد پرداخت.

## ۲. روش تحقیق

این پژوهش در حوزهٔ مطالعات دوبعدی قرار می‌گیرد: بعد تاریخی و بعد جامعه‌شناختی. در مطالعهٔ تاریخی تلاش می‌شود اصل پدیده، با استفاده از منابع و همان‌گونه که اتفاق افتاده،

روایت و بررسی شود. اما مطالعات جامعه‌شناسی قصد دارد که تأثیر نیروی جامعه را در کنش‌های افراد بسنجد و با اطمینان نسبتاً زیاد وقایع اجتماعی آینده را پیش‌بینی کند. به عبارتی، جامعه‌شناسی به دنبال یافتن قاعده کلی رفتار انسان‌هاست تا با کمک آن توانایی پیش‌بینی و کنترل وقایع اجتماعی را به دست آورد (توسلی، ۱۳۷۶: ۵۲). بر این اساس، در این پژوهش تلاش شده است تا با دید و روش جامعه‌شناسی به بررسی موقعیت و عملکرد ارامنه در اصفهان عصر صفوی پرداخته شود، اما از آن‌جاکه جامعه مورد مطالعه اکنون وجود ندارد، ناچاریم با استفاده از مدارک و شواهد تاریخی مطمئن به بازسازی اوضاع اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی آن زمان بپردازیم. سپس با استفاده از روش تحلیل محتوا دلایل جایگاه ممتاز ارامنه اصفهان در دوره صفویه را تبیین کنیم. بنابراین روش کار «روش تاریخی» است و مطالعه در حوزه جامعه‌شناسی تاریخی قرار می‌گیرد. با عنایت به این بحث، تذکر این نکته نیز ضروری است که، مورخ در تحلیل تاریخی می‌کوشد با شناسایی و مقایسه جریان‌های مؤثر در رویدادی تاریخی و با استفاده از استنتاج عقلی آن را علت‌یابی کند. اما جامعه‌شناسی تاریخی پا را فراتر می‌نهد و تلاش می‌کند با استفاده از نظریات جامعه‌شناسی، علاوه بر علت‌یابی عقلانی موضوع، به تبیین علی دقیق‌تر و جامع‌تری از واقعه تاریخی دست یابد، به همین دلیل دقت و جامعیت بیش‌تری دارد.

### ۳. بررسی مطالعات جامعه‌شناسی تاریخی و مسئله اقلیت‌ها در ایران عصر صفوی

اصطلاح جامعه‌شناسی تاریخی کم‌تر از پنجاه سال است که در بین مطالعات میان‌رشته‌ای رایج شده است و، به‌رغم این عمر کوتاه، اینک از جویباری باریک به رودخانه‌ای عمیق تبدیل شده و در چرخاب‌هایی بسط و گسترش یافته است که به تمام بخش‌های کار جامعه‌شناختی نفوذ می‌کند (اسکاچپول، ۱۳۸۸: ۴۹۱). با وجود این رشد سریع هم‌چنان درباره تعریف روش و هویت مستقل آن میان صاحب‌نظران اختلاف وجود دارد. در یک تعریف گفته شده است: «جامعه‌شناسی تاریخی مطالعه گذشته برای پی‌بردن به این امر است که جوامع چگونه کار می‌کنند و چگونه تغییر می‌یابند» (اسمیت، ۱۳۸۶: ۱۶). هم‌چنین گفته شده اگر جامعه‌شناسان در مطالعات تخصصی خود علاوه بر تکنیک‌های کمی و یا کار میدانی با طرح پرسش‌های تاریخی و با استفاده از مدارک و شواهد و شیوه‌های استدلال تاریخی به موضوعی بپردازند، روشی را برگزیده‌اند که به‌عنوان جامعه‌شناسی تاریخی شناخته می‌شود (اسکاچپول، ۱۳۸۸: ۴۹۲). بر اساس این تعاریف و مبانی، تحقیق به روش جامعه‌شناسی

تاریخی در تبیین مسائل جوامع انسانی از گذشته تا حال به‌منابه روش مطالعه میان‌رشته‌ای به‌کار خواهد آمد. در این وضعیت با رعایت روش تحقیق و با استفاده از داده‌های تاریخی به بررسی و تحلیل مسائل جامعه‌شناسی در گذشته‌های تاریخی پرداخته می‌شود. یک نمونه مناسب برای این روش در تاریخ ایران بررسی مسئله اقلیت‌هاست. جامعه‌شناسان نظرهای گوناگونی درباره اقلیت‌ها دارند. اصطلاح «گروه اقلیت» غالباً به‌صورت مترادفی برای گروه‌های قومی، نژادی، و دینی به‌کار برده می‌شود. گویا تمایلی است تا هنگامی که تمایلات غرض‌آلود مورد نظر نباشد اصطلاح گروه قومی و برای اشاره به تمایزات مغرضانه گروه اقلیت استفاده شود. هردو اصطلاح مصداق‌ها یا خصوصیات فیزیکی، دینی، نژادی، و ... دارند (گولد و کولب، ۱۳۷۶: ۸۸). با وجود این، اکثریت جامعه‌شناسان اتفاق نظر دارند که اقلیت را نباید مفهومی آماری تلقی کرد. در تعریفی کلاسیک از این واژه گفته شده است:

اقلیت را می‌توان گروهی از مردم تعریف کرد که به‌واسطه خصوصیات جسمانی یا فرهنگی‌شان در جامعه‌ای که زندگی می‌کنند، به‌دلیل رفتار اختلافی و نابرابر از دیگران مجزا می‌شوند و بنابراین خود را مورد تبعیض دسته‌جمعی می‌دانند. کناره‌گیری از مشارکت در زندگی جامعه با پایگاه اجتماعی اقلیت‌ها ملازم دارد (همان: ۸۹).

هم‌چنین گفته شده است، اقلیت یا بر پایه نژاد مشخص می‌شود یا بر پایه دین و مذهب (کوئن، ۱۳۷۱: ۲۶۵).

ویژگی‌های اقلیت عبارت‌اند از:

- اعضای این گروه، از آن روی که از جانب دیگران مورد تبعیض قرار می‌گیرند، وضعیت نامساعدی دارند.
- اعضای گروه اقلیت نوعی حس هم‌بستگی گروهی یعنی احساس تعلق به یک‌دیگر دارند.
- گروه‌های اقلیت، معمولاً تاحدودی، از نظر فیزیکی و اجتماعی از اجتماع بزرگ‌تر جدا می‌شوند (گیدنز، ۱۳۶۱: ۲۶۱).

نکته اساسی تحقیق این است که بررسی‌ای تاریخی درباره اقلیت‌های عصر صفوی نشان می‌دهد، در اصفهان آن دوره حدود انطباق این نظریات با زندگی اقلیت‌ها چرخش محسوسی دارد. اقلیت‌ها در این دوره تاریخی از موقعیت فوق‌برخوردار بودند، اما در این میان، آرامنه، و به‌ویژه تا قبل از پادشاهی آخرین شاه صفوی، اوضاع نسبتاً مطلوبی داشته‌اند به‌گونه‌ای که بخشی از نظریات جامعه‌شناسان و از جمله نظریات گیدنز برای این گروه صدق نمی‌کند؛ و این موضوعی است که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

#### ۴. مهاجرت و اسکان آرامنه در محله جلفا

در واقع در این تحقیق منظور از آرامنه مسیحیان ساکن جلفای اصفهان‌اند که عموماً در این شهر به این نام شناخته می‌شوند. این واژه هم از نظر معنایی و هم جامعه‌شناسی تاریخی برای مسیحیان ساکن اصفهان در دوره مورد بحث نیز درست به کار برده نشده است. از یک سو، سابقه حضور مسیحیان در اصفهان به قبل از دوره صفویه و حتی قبل از اسلام می‌رسد. به گونه‌ای که در توصیف ساکنان و آثار برخی از محلات قدیمی این شهر در منابع تاریخ محلی اصفهان آمده است که:

بر جوباره و دردشت و میدان کهنه و کرآن، همانا عرب چون دست یافت، آن را مدینه‌الاصهبان خواند. در آن حدود دو معبد نصاری هم بود. از زمان خسرو و زنش، مریم رومیه، در شهشهان و محله گلبار متصل به مدرسه مبارکبه به نام قبه‌النصاری (جابری انصاری، ۱۳۷۸: ۶).

از سوی دیگر در دوره مورد بحث حداقل سه گروه مسیحی شامل آرامنه، گرجی‌ها، و اروپایی‌ها در اصفهان ساکن بودند. علاوه بر این‌ها، چنانچه آن عده از مسیحیانی را که از قبل از تشکیل دولت صفویه در این شهر ساکن بوده‌اند، که نمونه آن‌ها را می‌توان از اواخر قرن ششم هجری قمری در این شهر یافت؛ همان‌گونه که در سروده یکی از شعرای آن زمان در مورد ساکنان این شهر آمده است:

عیسی پرست را گو می‌خوان زبور و انجیل کاین جا را نکرند نه مصحف و نه دفتر

(مافروخی اصفهانی، ۱۳۸۴: ۱۵۲)،

در نظر بگیریم، بی‌دقتی در اطلاق واژه آرامنه بر کل مسیحیان ساکن محله جلفای اصفهان وضوح بیش‌تری پیدا می‌کند. بر این اساس، آرامنه فقط یک گروه از اقلیت مسیحی ساکن اصفهان دوره صفوی را تشکیل می‌دادند که در محله جلفا ساکن بودند. ناگفته نماند که این گروه، در مقایسه با دیگر مسیحیان، جمعیت و جایگاه مهم‌تری در این شهر داشتند. بر این اساس، مسیحیان ساکن اصفهان عصر صفوی را این‌گونه باید تفکیک کرد:

- آرامنه: اصلی‌ترین گروه اقلیت مسیحی ساکن اصفهان بودند و اجباراً از ارمنستان در آن

سوی رودخانه ارس به اصفهان کوچ کردند و سرانجام در محله جدید جلفا ساکن شدند.

- گرجی‌ها: دومین گروه اقلیت مسیحی ساکن اصفهان و اطراف آن بودند. آن‌ها نیز از

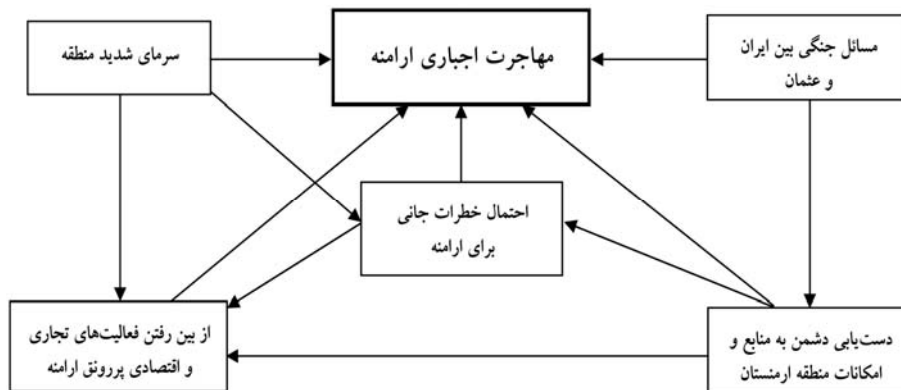
منطقه گرجستان به اصفهان آمده بودند. این عده محله ثابت و مشخصی در اصفهان نداشتند.

- اروپاییان: که شامل مبلغان مذهبی، هیئت‌های سیاسی و یا بازرگانی بودند و در مقایسه با دیگر مسیحیان ساکن اصفهان از نظر جمعیت کم‌تر و از لحاظ تأثیرگذاری در مسائل اجتماعی کم‌اثر بودند. محل سکونت این عده نیز در اصفهان جای ثابت و مشخصی نبود. گزارش‌های تاریخی، به‌ویژه سفرنامه‌ها، نشان می‌دهد که گرجی‌ها در وضعیت جدید زبان خود را حفظ کردند، اما بسیاری از آن‌ها از دین مسیحیت خارج شدند و به اسلام گرویدند؛ تا جایی که نوشته شده، شمار گرجیان مسلمان‌شده در اصفهان به ۲۰ هزار نفر رسید (کمپفر، ۱۳۶۳: ۲۶۷). بر این اساس، اطلاق واژه اقلیت برای آن‌ها دیگر مصداق نداشت و ویژگی‌هایی که در مطالعات جامعه‌شناختی برای اقلیت‌ها برشمرده‌اند، برای گرجی‌ها دیده نمی‌شود. اسلام آوردن گرجی‌ها و سکونت در مناطق حاشیه‌ای، از جمله فاصله میان اصفهان و فارس، فریدن، خوزستان، گیلان، و مازندران (سپیانی، ۱۳۵۸: ۴۳-۴۵)، در مقایسه با ارامنه که عموماً در پایتخت دولت صفوی ساکن شدند، آن‌ها را کم‌تر در معرض آسیب‌های خاص اقلیت‌ها، و یا امتیازاتی که می‌توانستند به‌دست آورند، قرار داد. به همین دلیل، این گروه در مطالعه جامعه‌شناسی تاریخی کم‌تر بررسی شده‌اند.

اروپاییان مسیحی ساکن اصفهان عصر صفوی نیز شامل دسته‌های مختلفی می‌شدند. محدود بودن اهداف این گروه موجب ناپایداری حضور و عملکرد آن‌ها در مسائل اجتماعی اصفهان می‌شد. این عده یا در قالب هیئت‌های رسمی سیاسی وارد ایران می‌شدند و یا به‌عنوان مبلغان فرقه‌های مختلف اجازه فعالیت در اصفهان را می‌یافتند و یا در قالب تاجران علاقه‌مند به کالاهای ایرانی در اصفهان حضور می‌یافتند. لذا به‌رغم امتیازاتی که به‌دست آوردند و مشکلاتی که داشتند، دوره‌های کوتاهی را در اصفهان سپری کردند. گزارش‌های تاریخی در مورد این عده از مسیحیان ساکن در اصفهان اشاراتی دیده می‌شود. فیگوئروا، سفیر اسپانیا به دربار شاه عباس اول، آشوریان، نسطوری‌ها، سوریانی‌ها، مارونی‌ها، و دیاربکری‌ها را دیگر مسیحیان ساکن جلفای اصفهان می‌نویسد (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۲۰۸)؛ درحالی که در دیگر گزارش‌ها از فرق کاپوسن‌ها، آگوستین‌ها و کارملی‌ها نیز یاد شده است (دلند، ۲۵۳۵: ۲۲). در میان این عده آگوستین‌های پرتغالی نخستین گروهی بودند که در اصفهان اجازه اسکان و تبلیغ داشتند (شاردن، ۱۳۴۵: ۷/۲۹۲) و در بررسی موقعیت آن‌ها در مسائل اجتماعی شهر اصفهان و به استناد به منابع تاریخی حضور فعال و پررنگی را از آن‌ها نمی‌توان دید. در حوزه تبلیغات دینی نیز جغرافیای عمل آن‌ها به همان محله مسیحی‌نشین شهر به‌ویژه جلفا محدود می‌شد و در زمینه مسائل اجتماعی

آن‌ها به‌عنوان مهمانان شاهان صفوی امتیازاتی در حدود یک مهمان خارجی داشتند. این سخن ناقض موقعیت نسبتاً مناسب آن‌ها در شهر نیست، اما نکته این است که در بررسی مسائل اجتماعی اصفهان عصر صفوی نباید آن‌ها را به‌عنوان یک اقلیت مؤثر در مسائل و تصمیمات شناخت. بنابراین، با وجود آن‌که برخی از آن‌ها برای سالیان متمادی در اصفهان ساکن بودند، بهتر آن است که آن‌ها را از اقلیتی که تابع ضوابط و ویژگی‌های خاص اقلیت‌ها بودند، مستثنی کرد. بهره‌مندی از امتیازات و یا سختی‌های ناشی از تفاوت‌های دینی و ... آن‌ها نیز مقطعی بوده است. به همین دلیل در این بررسی نیز کم‌تر مورد توجه قرار خواهند گرفت، زیرا از منظر جامعه‌شناسی تاریخی این گروه نقش مؤثری در تغییرات اجتماعی شهر اصفهان نداشتند.

ارامنه مهم‌ترین گروه از مسیحیان ساکن اصفهان عصر صفوی بودند. این گروه از مسیحیان مهاجرانی بودند که از ارمنستان آمده بودند. محل زندگی اولیه این گروه سرزمینی کوچک در ناحیه قفقاز بود که در طی تاریخ فراز و نشیب‌های زیادی را پشت سر گذاشته بودند و به دلیل موقعیت جغرافیایی خاص خود پیوسته دارای اهمیت بود (شفقی، ۱۳۸۱ الف: ۵۷۰). همین موقعیت خاص مشکلات فراوانی را برای ساکنان این منطقه به‌همراه داشت. از تغییر دین و اعتقادات مذهبی تا تهاجم‌های مکرر و دست به دست شدن‌های پیاپی که زندگی اجتماعی ساکنان آن را شدیداً دست‌خوش تغییر ساخته بود. از جمله دوران‌های مهم تاریخی این سرزمین و مردم آن دوره صفویه بود. قرارگرفتن این منطقه در سرحدات ایران و دولت عثمانی و مناسبات خصمانه این دو دولت که ریشه در مسائل مذهبی و سیاسی داشت، علت‌العلل تمام بلایایی بود که ساکنان این سرزمین در دوره صفویه به جان خریدند. اولین پیامدهای اجتماعی چنین موقعیتی مهاجرت اجباری ساکنان آن بود. تهاجم‌های پیاپی به این سرزمین و قتل و غارت و تخریب و آتش‌سوزی‌ها و هتک مقدسات آن‌ها عرصه را چنان بر ایشان تنگ کرده بود که احتمالاً دورشدن از این وضعیت نامساعد اصلی‌ترین انگیزه مهاجرت اجباری آن‌ها باشد. آنچه در این مهاجرت‌ها مزید علت شد و بر آن تأکید می‌شود، اجبارهایی بود که از سوی دولت‌مردان و به‌ویژه صفویان بر آن‌ها وارد می‌شد. در این صورت مهاجرت آن‌ها اجباری بود که گریزی از آن نداشتند. مهاجرت ارامنه از منطقه ارمنستان به داخل ایران، و ترجیحاً به اصفهان، از ۱۰۱۳ ق/ ۶۱۲ م تابعی از مسائل سیاسی - نظامی، اقتصادی، طبیعی، و استراتژیکی بود که در نمودار ۱ نشان داده شده است:



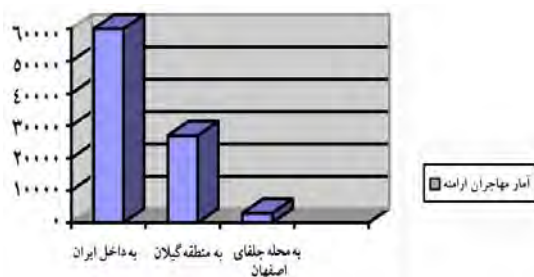
نمودار ۱. دلایل مهاجرت اجباری ارامنه به ایران در زمان شاه عباس اول (ترکمان، ۱۳۵۰: ۶۷۰/۱؛ ملاجلال، ۱۳۶۶: ۲۷۱؛ تاورنیه، بی تا: ۵۵؛ شاردن، ۱۳۴۵: ۹۴؛ جواهر کلام، ۱۳۱۳: ۵۳-۵۴؛ فلسفی، ۱۳۷۱: ۱۱۰۳/۳).

این مهاجران به دو منطقه گیلان و اصفهان کوچانده شدند. آن‌ها در طی مسیر و در مساکن جدید با مشکلات زیادی روبه‌رو شدند، که در این مورد بیش‌ترین آزار و تلفات را در گیلان داشتند. اسکندریبیگ، منشی مخصوص شاه عباس اول، به مرگ دسته‌جمعی ارامنه به دلیل سرمای زیاد زمستان در طی مسیر اشاره می‌کند (ترکمان، ۱۳۵۰: ۶۷۰/۱) و تاورنیه از مرگ عده بی‌شماری از ارامنه در گیلان به دلیل مساعد نبودن آب‌وهوای آن‌جا یاد می‌کند (تاورنیه، بی تا: ۵۶). یکی دیگر از سیاحان اروپایی در این باره می‌نویسد:

در این راه قوم تیره‌روز گرفتار سرمای زمستان گشتند و چون غالباً غارت‌زده و بی‌برگ بودند، از سرما آسیب فراوان دیدند و بسیاری از ایشان تلف شدند. پس از آن هم چون آذوقه ناچیزی که همراه داشتند تمام شد و آبدی‌های بین راه نیز ویران و بی‌آذوقه بود، دچار قحط و غلا شدند و کار بدان‌جا رسید که به خوردن مردگان نیز رضا دادند و سپس چون مرده نیز به حد کفایت نبود، به خوردن اطفال خود پرداختند و کم‌کم، کار به خوردن مدفوع انسان و حیوان کشید تا آن‌جا که بر سر این خوراک نفرت‌انگیز نیز یک‌دیگر را می‌کشتند (آنتونیو دو گوئه آ، به نقل از فلسفی، ۱۳۷۱: ۱۱۱۳/۳).

نگاهی به آمار اولیه مهاجران و سپس تعداد افرادی که توانستند به سلامت به مقصد برسند میزان آسیب وارده به آن‌ها را به خوبی نشان می‌دهد. این آمار بنابر گزارش‌های مختلف در نمودار ۲ نشان داده است.





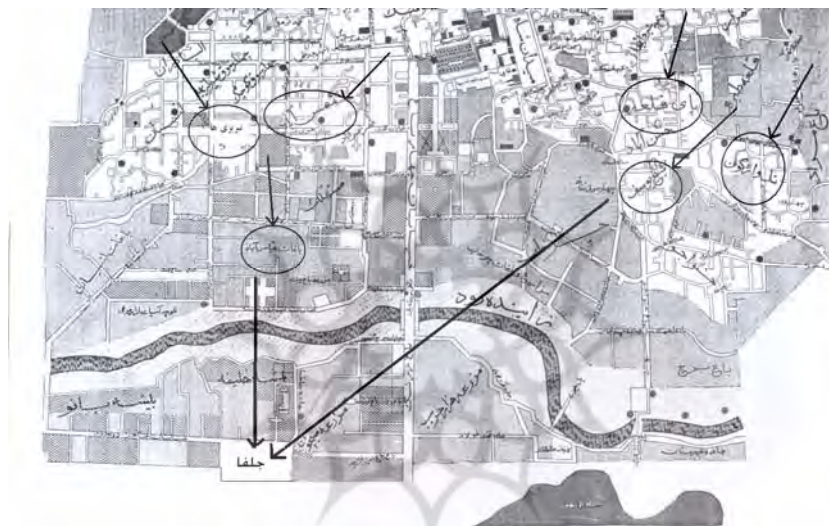
نمودار ۲. آمار مهاجران ارمنی وارد شده به داخل ایران.

بر اساس این گزارش آماری و با اغماض از اشتباهاتی که ممکن است در واحد شمارش‌ها رخ داده باشد، تنها ۵ درصد از مهاجران توانسته‌اند از بلایا به سلامت گذشته و به اصفهان وارد شوند و مورد توجه شاه صفوی قرار گیرند. تمامی مهاجران به گیلان و اکثریت قریب به اتفاق دیگر مهاجران به داخل ایران در این مسیر پرمخاطره جان باختند. با وجود این آسیب سخت اجتماعی شخصی اروپایی در همان دوره نوشته است: «نباید تصور کرد که شاه عباس اول در کوچانیدن ارمنه از وطنشان ظلمی نسبت به آن‌ها کرده است، در این وطن جدید همه صاحب مکنّت شده و تجار معتبر میانشان بسیار است» (تاورنیه، بی‌تا: ۴۰۱)، این نظر مبتنی بر موقعیت جدیدی بود که ارمنه ساکن در جلفا به دست آورده بودند. مهاجران در اصفهان در کنار زاینده‌رود و برخی بلوکات اصفهان اسکان یافتند و از مساعدت‌های شاه، به‌ویژه در واگذاری زمین برای زراعت و بذر و پول نقد از دیوان، بهره‌مند شدند (ترکمان، ۱۳۵۰: ۱/ ۶۶۸، ۶۷۰). هم‌چنین حتی به آن‌ها اجازه داده شد تا در انتخاب شغل خود آزاد باشند (کاراپتیان، ۱۳۸۵: ۳۳). شاردن محل اسکان اولیه ارمنه در شهر اصفهان را محله شیخ یوسف می‌نویسد (شاردن، ۱۳۴۵: ۸/ ۵۹)، اما دره‌وهانیان دقیق‌تر به پراکندگی اسکان مهاجران در شهر اصفهان اشاره می‌کند و می‌نویسد:

کوچندگان شهری را داخل شهر اسکان دادند. ایروانی‌ها و گاسکی‌ها در محله ترواسکان در کنار نارین قلعه، تبریزی‌ها و دشتی‌ها در محله شمس‌آباد و بعضی را در پاقلعه. دیگران را آمیخته با غیر ارمنیان در برخی محلات شهر، خوراسگان و شیخ سبابان و غیره جای دادند (دره‌وهانیان، ۱۳۷۹: ۲۰).

درباره اسکان ارمنه در محله جلفا نظرها کمی متفاوت است. به نظر برخی از همان زمان اسکان مهاجران در اصفهان به دستور شاه عباس اول زمین‌های نزدیک به محله عباس‌آباد در آن سوی رودخانه به ارمنه واگذار شد و آن‌ها با انگیزه‌ای بالا محله‌ای به شیوه و سبک

مسکن اولیه خود ساختند و به تدریج به این محله جدید آمدند (فلسفی، ۱۳۷۱: ۳/۱۱۱۹). برخی دیگر به کوچانده شدن آرامنه از محلات داخلی پیش گفته به جلفا در زمان شاه عباس دوم اشاره می‌کنند (شاردن، ۱۳۴۵: ۴/۵۹). از بررسی این دو نظر چنین برداشت می‌شود که آرامنه ابتدا در محلات داخلی و شمال زاینده‌رود ساکن شدند اما به تدریج به جلفا در جنوب زاینده‌رود کوچ کردند و از زمان شاه عباس دوم الزاماً در این محله ساکن شدند و در محلات شمال شهر دیگر نشانی از اسکان آرامنه دیده نمی‌شود. کوچ و توزیع جمعیت مهاجران ارمنی در محلات شمال و جنوب زاینده‌رود در شکل ۱ نشان داده شده است.



شکل ۱. چگونگی مهاجرت و اسکان آرامنه در داخل محلات شهر اصفهان در فاصله سال‌های ۱۱۱۳-۱۱۵۲ ق. با این که ممکن بود به این اقلیت مانند سایر اقلیت‌های قومی و دینی اجحاف و به آن‌ها تعدی‌هایی شود، و حتی در مقاطعی از دوره صفویه نیز این اتفاق برایشان افتاد (میراحمدی، ۱۳۶۹: ۱۰۲)، اما در مجموع زندگی آرام و روبه‌رشدی در اصفهان داشتند و به استناد به گزارش‌های خود آن‌ها «چنان خانه‌های مجللی ساختند و نقش و نگاری با طلا و لاجورد بر آن‌ها انداختند که چشم هر بیننده را خیره می‌کرد و هم کلیساهایی برآوردند، معجزه‌مانند درخور شوکت و جلال خداوندی ...» (دره‌هانیان، ۱۳۷۹: ۲۲). هم‌چنین به قول یک مبلغ فرانسوی، در جلفا خلاصه‌ای از جهان را تهیه کردند (لاکهارت، ۱۳۸۰: ۴۲۳). این موقعیت جدید به آسانی به دست نیامد و بسیاری از آن‌ها، به‌ویژه به دلیل برخی رفتارهای موقتی و گذرای شاه یا مأموران حکومتی، جان خود را از دست دادند، اما

موقعیت آن‌ها چنان مستحکم بود که آنان و محله زندگی ایشان را در شهر اصفهان سرآمد و شهره ساخت. از این پس، مهاجران ساکن در جلفای اصفهان، مانند دیگر شهروندان، نقش فعالی در زندگی و مناسبات اجتماعی این شهر ایفا کردند که آن را می‌توان به‌عنوان الگوی مناسبی برای زندگی اقلیت‌ها مورد استناد قرار داد. اصفهان پایتخت دولت صفوی و محله جلفا، محله مسیحی‌نشین این شهر، از چنان موقعیتی برخوردار شد که بسیاری از مسیحیان خارج از ایران حسرت دیدارش را داشتند و حتی وصیت می‌کردند که پس از مرگشان جنازه آن‌ها به جلفای اصفهان منتقل و در آن‌جا به خاک سپرده شود (جواهرکلام، ۱۳۱۳: ۵۹). از این نظر، ارامنه پس از انتقال به اصفهان در موقعیتی قرار گرفتند که هم زندگی خود آن‌ها متحول شد و هم شهری که در آن ساکن شدند را دست‌خوش تغییر و تحول کردند. بررسی فراز و فرود این موقعیت، که تبیینی از جامعه‌شناسی تاریخی ارامنه است، در ادامه خواهد آمد.

## ۵. بررسی و تحلیل موقعیت و عملکرد ارامنه جلفا در اصفهان عصر صفوی

با انتقال پایتخت دولت صفوی به اصفهان این شهر در مسیر توسعه قرار گرفت و به‌زودی به یکی از بزرگ‌ترین و مشهورترین شهرهای مشرق‌زمین تبدیل شد. گزارش سیاحان اروپایی از موقعیت شهری، جمعیت، فعالیت‌های مختلف تجاری، و رونق حیات اجتماعی اصفهان در قرن یازدهم هجری قمری / هفدهم میلادی نشان از این اعتبار و شکوه دارد (برای نمونه ← دلاواله، ۱۳۷۰: ۳۵-۳۶؛ فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۲۱۱؛ کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۸۵). از مهم‌ترین بخش‌های گزارش این سیاحان بررسی حیات اجتماعی و موقعیت محله‌های شهر اصفهان و توصیف فعالیت‌های مختلف در این محله‌هاست. تقریباً در همه این گزارش‌ها محله جلفا در جنوب زاینده‌رود جامع‌ترین محله شهر اصفهان معرفی شده است، محله‌ای که مسکن و مأوای جدید ارامنه و دیگر مسیحیان بود. نمونه این توصیف‌ها را در گزارش اولئاریوس که در زمان شاه صفی به اصفهان آمد، می‌توان دید. او جلفا را مهم‌ترین و زیباترین شهرک‌های اطراف اصفهان معرفی می‌کند (اولئاریوس، ۱۳۶۳: ۶۱۴). بنیان اولیه این محله از ۱۰۱۳ق / ۱۶۱۲م و بعد از کوچ اجباری ارامنه به داخل ایران و اسکان جمعی از آن‌ها در ناحیه اصفهان گذاشته شد و هر روز بر جمعیت و آبادانی آن افزوده شد و تا زمان محاصره و سقوط اصفهان در ۱۱۳۵ق / ۱۷۲۲م توسعه یافت و از آن پس، جلفا و ساکنان آن به انواع آسیب‌ها و تخریب‌ها دچار شدند. این وضعیت ادامه یافت به‌طوری که

هم از سوی حاکمان و دولت‌مردان بعدی و هم از سوی مردم شدیداً مورد اجحاف قرار گرفتند. به گونه‌ای که جلفاییان طعم عواقب این کینه‌توزی را تا اواخر دوران نادرشاه می‌چشیدند (درهوهانیان، ۱۳۷۹: ۱۷۷).

یکی از مسائل اجتماعی بحث‌برانگیز در این دوران چگونگی ساخت و توسعه محله جلفا بود. محله را می‌توان مکان تجمع گروه‌های انسانی در فضایی متشکل و دارای مرزها و حدود معین کالبدی و اجتماعی دانست که چنین تجمعی به هریک از خانواده‌ها و گروه‌های خویشاوندی و صنفی و حتی افراد اجازه و امکان می‌دهد که پاسخ نیازهای عمومی خود را در مجموعه‌ای متشکل بیابند و تأمین کنند (سلطان‌زاده، ۱۳۶۷: ۲۳۶). در ساخت محلات عوامل متعددی از جمله جغرافیایی - اقلیمی، فرهنگی - تاریخی، اقتصادی، و اجتماعی نقش دارد، اما ساخت و توسعه محله جلفا با مسائل انسانی و جمعیتی ارتباط بیش‌تری داشت. شاه عباس اول درباره‌ی انگیزه‌اش در ساخت محله جلفا به سیاحی اروپایی می‌گوید: «در نظر دارم در این نقطه از جهان یک جامعه بزرگ کاتولیک تشکیل دهم و خیال دارم اسم آن را روم جدید بگذارم و تمام خصوصیات روم را نیز در آن به‌وجود آورم» (دلاواله، ۱۳۷۰: ۴۵۵). اگرچه از زمان شاه عباس دوم و عمدتاً به‌دلیل مسائل اجتماعی و فرهنگی آرامنه از قسمت‌های شمالی زاینده‌رود به محله جلفا کوچ کردند. رفت‌وآمدهای برخی جوانان به محله تبریزی‌ها که محله اولیه آرامنه در اصفهان بود و مشکلات ناشی از این ارتباط از جمله دلایل این امر بیان شده است (شاردن، ۱۳۴۵: ۸/۵۹). با وجود این، جنبه‌های پیش‌گفته درباره ساخت این محله بیش‌تر مؤثر بوده است هرچند در توسعه آن مجموعه‌ای از عوامل مانند قشربندی اجتماعی، دینی و مذهبی، قومی و نژادی، و حتی شغلی مؤثر بودند که در این میان، نقش مسائل مذهبی هم‌چنان پررنگ‌تر بود (شفقی، ۱۳۸۱ ب: ۳۷۳).

محله جلفا در جنوب رودخانه زاینده‌رود قرار دارد. پیش از ساخت‌وسازهای آرامنه در آن‌جا هیچ‌گونه ساخت‌وسازی وجود نداشت. سطح صاف این منطقه فرصت لازم را برای طراحی محله فراهم کرد. انگیزه‌های قومی آرامنه، داشتن الگوی شهری از سرزمین سابق خود و تقسیمات خانوادگی بین آن‌ها موجب زیبایی معماری و مهندسی طرح شده است و چون زمین آن ساده و یا کشاورزی بود، طرح‌افکنی به دلخواه صورت گرفت (درهوهانیان، ۱۳۷۹: ۲۵). ویژگی‌های قومی این اقلیت مذهبی حتی در نام‌گذاری بخش‌های گوناگون محله تازه‌تأسیس مؤثر بود. درهوهانیان نام کوچه‌های اولیه این محله که متأثر از نام ساکنان

آن بوده را چنین آورده است: «دیلکی‌ها، خواجه بزرگی‌ها، پیرمی‌ها، گیلانی‌ها، باغرامیان‌ها، آواییان‌ها، میرمانیان‌ها، زکیان‌ها، اسرایلیان، پانوسیانیان‌ها، توپچیانیان‌ها، جاخاتونیان و ...» (همان: ۲۶). بر این اساس و از همان آغاز بنیان محله جلفا این مهاجران اقلیتی محدود را در شهر اصفهان تشکیل دادند، اما هیچ‌گاه، آن‌گونه که گیدنز درباره اقلیت‌ها گفته، دیگران این گروه را مورد تبعیض پیوسته و متأثر از جایگاه اقلیتی‌شان قرار ندادند و این گروه وضع نامساعدی نداشتند (گیدنز، ۱۳۶۱: ۲۶۱)، اگرچه مطابق نظر گیدنز حس هم‌بستگی گروهی بین آن‌ها وجود داشت و از نظر فیزیکی و اجتماعی از اجتماع بزرگ‌تر شهری اصفهان جدا بودند. در تبیین این مقایسه چند نکته ضروری است:

- از علل اصلی واگذاری زمین‌های جنوب اصفهان به آرامنه به‌دست شاه عباس اول، جداکردن آن‌ها از سایر شهروندان و نظارت و کنترل بیش‌تر بر رفتار و روابط بین آن‌ها و مسلمانان بود (شاردن، ۱۳۴۵: ۸/ ۵۹).

- آن‌ها نه تنها از کمک‌های مادی برخوردار شدند، بلکه برخی امتیازات دیگر را نیز به‌دست آوردند، از جمله این‌که، رئیس و قاضی از خود داشته باشند و تابع قوانین و محاکمات ایران نباشند (تاورنیه، بی تا: ۵۶). این مسئله نشان‌دهنده این واقعیت است که جلفاییان به‌عنوان شهروند پذیرفته شده و تا اواخر رونق این محله و حتی پس از آن نیز وضع به همین منوال بود. به‌عبارتی، آن‌ها ضمن به‌دست‌آوردن امتیازات و داشتن حق شهروندی تابعی از قوانین دولت صفوی بودند. چنان‌که گزارش‌هایی مبنی بر گرفتن تعهد از آن‌ها در مقابل بدهی خود به دولت، اجبار به ترک دین و ... دیده می‌شود (فلسفی، ۱۳۷۱: ۳/ ۱۳۷۱). این رفتارها دلیلی بر اعمال تبعیض به آن‌ها به‌عنوان اقلیت نبود زیرا حتی در زمان شاه سلطان حسین نیز تغییر اجباری دین آرامنه، اولاً تمام آرامنه را شامل نمی‌شد ثانیاً آن‌ها هم‌چنان در امور محله و مسائل مذهبی خود آزادی‌های از پیش داده شده داشتند. این در حالی بود که محله دیگر اقلیت شهر، زرتشتیان، تخریب شد (سیوری، ۱۳۷۲: ۱۷۱). در این دوره آرامنه در محله خود در کمال آزادی و مطابق آداب و رسوم ملی و دینی و اجدادی خود زندگی می‌کردند و در مسائل قضایی نیز حالتی مستقل داشتند و محاکم شرعی و عرفی جز در موارد خاص در کار ایشان مداخله نمی‌کردند (راوندی، ۱۳۵۶: ۳/ ۴۰۸). هم‌چنین هیچ مسلمانی حق نداشت در جلفا ساکن شود و اگر مسلمانی نسبت به ارمنیان بد رفتاری می‌کرد، به کیفر می‌رسید (میرعظیمی، ۱۳۷۹: ۲۳۳). نظر یکی از سیاحان اروپایی در این زمینه درخور توجه است که:

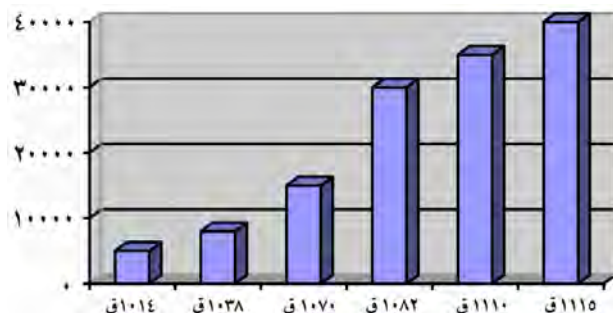
«حکومت ظاهری ارامنه جلفا با شخص شاه است. از جانب شاه شخصی به نام کلاتر از خود ارامنه برای رسیدگی به دعاوی و شکایات ساکنان جلفا انتخاب می‌شود. این مرد وظیفه گردآوری مالیات ارامنه را نیز برعهده دارد» (کارری، ۱۳۴۸: ۱۰۰). آزادی‌های اعطاشده به این قوم به حدی بود که به تعبیری «این شهرک به صورت جمهوری کوچک خودمختاری درآمده بود» (درهوهانیان، ۱۳۷۹: ۵۷).

- درباره این امتیازات و آزادی داده‌شده به ارامنه، اولاً نباید تصور کرد که صوری و ظاهری بود، ثانیاً نباید پنداشت که فقط زمان شاه عباس اول این گونه عمل شده است. شاه عباس اول و جانشینانش با این کار خود علاوه بر تمام نتایجی که به دست می‌آوردند، نوعی اعتبار بین‌المللی را برای خود و دولت خویش تدارک می‌دیدند. در همان زمان پاپ کلمان هشتم ضمن ارسال نامه‌ای برای شاه عباس اول و تبریک موفقیت‌های او قلباً آرزوی سلامتی و موفقیت بیش‌تر شاه و مردمانش را می‌نماید (شاردن، ۱۳۴۵: ۷/ ۲۱۰-۲۱۱). در روزگار جانشینان شاه عباس اول وضع ارامنه جلفا به جایی رسید و آوازه این محله چنان جهانی شد که ارامنه ساکن در قلمرو عثمانی برای تعمید اطفال و ازدواج و غیره به ایران می‌آمدند و در این محله به انجام آن‌ها می‌پرداختند (جواهرکلام، ۱۳۱۳: ۵۹). این آزادی‌ها در زمان جانشینان شاه عباس اول هم دیده می‌شود؛ آزادی‌هایی هم‌چون تداوم اجازه آزادی مذهبی، صرف نظر از موارد استثنایی (رویمر، ۱۳۸۵: ۳۹۶؛ میراحمدی، ۱۳۶۹: ۱۰۰)، و ساختن و داشتن کلیسا که برخی از این آثار اکنون نیز پابرجاست (هنر فر، ۲۵۳۶: ۱۵۱).

حاصل این گونه تعامل بین شاه و کارگزاران حکومتی و مردم شهر اصفهان با اقلیت ارامنه، توسعه و شکوه و اعتبار داخلی و جهانی روزافزون محله جلفا و افزایش جمعیت آن شد. یکی از آخرین سیاحان اروپایی در عصر صفویه درباره این محله می‌نویسد:

طول آن سه مایل و محیط آن قریب نه مایل است. باغ‌های سرسبز مفصلی دارد که از دورها هم چون جنگل می‌نماید. کوچه‌ها همه منظم و سرراست و به مراتب تمیزتر از کوچه‌های اصفهان است و در اغلب کوچه‌ها دو رده چنار کاشته شده که در وسط آن جوی پرآبی قرار دارد (کارری، ۱۳۴۸: ۹۹).

بر اساس این روند روبه‌رشد محله جلفا بود که از آغاز احداث آن تا زمان سقوط اصفهان هر روز بر جمعیت آن افزوده می‌شد. نمودار ۳ این تغییرات جمعیتی را نشان می‌دهد.



نمودار ۳. میزان جمعیت ارامنه ساکن در محله جلقا در دوره صفویه.

بر اساس نمودار ۳، از زمان ورود ارامنه به جلقا تا آخرین روزهای رونق این محله در زمان شاه سلطان حسین صفوی، جمعیت این محله روبه‌افزایش بود. این افزایش ناشی از زاد و ولد و نیز مهاجرت‌های جدیدی بود که صورت اجباری نداشت. شهرت رونق محله جلقا و آزادی ساکنان آن و برخورداری آن‌ها از حقوق شهروندی و انسجام قومی، به دور از اجحاف و ظلمی که علت آن اقلیت‌بودن این قوم باشد، موجبات این افزایش محسوس جمعیت بوده است. ناگفته نماند که نویسندگان و سیاحانی که گزارش‌های آماری داده‌اند و نمودار ۳ بر اساس آن تنظیم شده است، عموماً با حدس و احتمال و بر اساس شواهد و قرائن به ارائه آمار پرداختند. با احتساب این فرض، نکته قابل توجه این است که تا پایان دهه اول قرن دوازدهم هجری قمری/ دهه آخر قرن هفدهم میلادی و بر اساس گزارش‌های مربوط به جمعیت شهر اصفهان حدود ۵ درصد از جمعیت شهر اصفهان را ارامنه تشکیل می‌دادند. این میزان برای یک محله تازه‌تأسیس بسیار حائز اهمیت است. بی‌گمان آسایش، رفاه، و آزادی ساکنان محله از عوامل رشد جمعیتی آن بوده که در این صورت نظریات جامعه‌شناسان پیرامون مورد تبعیض قرارگرفتن اقلیت‌ها، کناره‌گیری آن‌ها از مشارکت در زندگی اجتماعی و مسائلی از این دست برای ارامنه ساکن در اصفهان در دوره صفوی مصداق کامل ندارد به‌ویژه که گفته شده شاهان صفوی نسبت به ارامنه روش مسالمت‌آمیزتری داشتند (میراحمدی، ۱۳۶۹: ۱۰۰). از این جهت شاید بتوان گفت این تعامل می‌تواند برای تبیین چگونگی زندگی اقلیت‌ها در عصر صفوی الگویی مناسب باشد.

افزایش جمعیت ارامنه و دیگر مسیحیان ساکن در ناحیه جلقا در دوره صفویه به‌گونه‌ای بود که بعد از مسلمانان اولین گروه جمعیتی شهر را به خود اختصاص می‌دادند. این

جمعیت محسوس به گونه‌ای بود که در گزارش‌ها و تحلیل‌های جمعیت‌شناختی نیز نسبت به آن غفلت نشده است. در همان دوره نوشته شده «مسیحیان این خطه شهری جداگانه به نام جلفا دارند» (دلند، ۲۵۳۵: ۲۱). در تحقیقات جدید نیز تأکید شده که «ترکیب جمعیتی شهر را مسلمانان، ارامنه، زرتشتی‌ها و ... تشکیل می‌داد» (Stevens, 1971: 186). بر همین اساس، زبان ارمنی از مهم‌ترین و رایج‌ترین زبان‌های رایج در اصفهان بود. دلاواله، سیاح ایتالیایی، از زبان ارمنی و گرجی در کنار زبان‌های لاتین، فرانسه، اسپانیولی و یونانی به‌مثابه زبان‌های رایج در محل اقامت خود در اصفهان یاد می‌کند (دلاواله، ۱۳۷۰: ۷۹). اما نکته مهم این است که این زبان نتوانست در ردیف زبان‌های اصلی دربار صفوی قرار بگیرد، زیرا تاورنیه زبان‌های اصلی دربار صفوی را زبان ملاح (فارسی)، زبان سیاست (ترکی)، زبان فصاحت (عربی)، و زبان قباحت که مصطلح عوام و دهقانان بود برمی‌شمارد (تاورنیه، بی‌تا: ۵۹۸). در مقابل ارامنه علاوه بر زبان خود به زبان انگلیسی و برخی دیگر از زبان‌های اروپایی تسلط کامل داشتند و همین مسئله از دلایل موفقیت آن‌ها در تجارت بود. هم‌چنین زبان فارسی و یا ترکی را به‌خوبی می‌دانستند و به آن تکلم می‌کردند (کارری، ۱۳۸۴: ۱۰۰).

آزادی مذهبی ارامنه ساکن در اصفهان دوره صفوی علاوه بر این که نشان‌دهنده داشتن حقوق شهروندی برای آن‌ها بود، نشان‌دهنده آزادی نسبی این اقلیت در شهر بزرگی است که افتخار پایتختی دولت شیعی صفوی را داشت. این مسئله به دلیل علاقه شخصی شاهان صفوی، تسامح مذهبی آن‌ها، مسائل سیاسی و یا بهره‌برداری‌های اقتصادی آن‌ها هم که باشد، نشان می‌دهد ارامنه توانسته بودند جایگاهی فراتر از یک اقلیت مذهبی در اصفهان پیدا کنند. این اقدام شاهان صفوی حتی اگر حمل بر آزاداندیشی آن‌ها نباشد، نشان‌دهنده اعطای آزادی به رعیت خود بوده است. همه منابع به اعطای حق پای‌بندی به مذهب اجدادی برای ارامنه در آن دوره تأکید دارند؛ در عین این که به وجود قوانین و دستوراتی مبنی بر الزام در تغییر دین نیز در برخی موارد اشاره دارند. درهوهانیان ضمن شرح و تبیین چرایی رفتار خشن شاه عباس اول با برخی ارامنه و ملزم‌نمودن آن‌ها به بازگشتن از دین خود، این ارامنه را افرادی سودجو، بی‌سروپا و بی‌نزاکت معرفی می‌کند و در نهایت می‌نویسد:

ستم شاه نسبت به ارمنیان ترفندی ناشی از ژرف‌نگری او بود نه بر اثر نفرت از ایشان و نه حتی میلی به تغییر مذهب آن‌ها، زیرا اگر چنین میلی داشت، نمی‌گذاشت قومی که با آن زحمات به مذهب خود آورده بود، دوباره مسیحی شوند (درهوهانیان، ۱۳۷۹: ۵۵).



در مورد رفتار صمیمی شاه عباس دوم با ارامنه گفته شده که «ارامنه در آن زمان میان خود شایع ساخته بودند که شاه عباس دوم به مسیحیت علاقه بیش‌تری داشت تا به اسلام» تا جایی که گفته می‌شود «شاه عباس دوم پیش از مرگ، به‌دست پدر رافائل از فرقه کاپوسن که منجم و پزشک او بود و در دربار راه داشت، تعمید شده بود» (دوسرسو، ۱۳۶۴: ۷۱). منابع داخلی و دیگر سیاحان اروپایی چنین نظری را نمی‌پذیرند، اما همگی به روابط دوستانه شاه عباس دوم با ارامنه و اعطای آزادی‌های مذهبی به آن‌ها تأکید می‌کنند. بی‌شک همین آزادی‌های مذهبی از دلایل مهاجرت‌های بعدی ارامنه و دیگر مسیحیان به محله جلفا بود (فلسفی، ۱۳۷۱: ۳/ ۱۱۱۹). تأسیس کلیساهای متعدد و معتبر و تلاش ارامنه برای انتقال استخوان‌های پیامبران‌شان از اوج کلیسا در ارمنستان به جلفا (ملاجلال، ۱۳۶۶: ۳۷۸)، برپایی اعیاد گوناگون از جمله نول، عروج عیسی (ع)، پیام‌آوران جبرئیل به مریم، و عید سن ژورژ در اصفهان (کارری، ۱۳۴۸: ۱۰۰)، برپایی مراسم مذهبی تقدیس آب در زاینده‌رود یا جشن خاج‌شویان (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۳۱۷) و مهم‌تر از همه شرکت شاهان صفوی در این مراسم و جشن‌ها (فلسفی، ۱۳۷۱: ۲/ ۶۳۸-۶۴۰) نشان‌دهنده آزادی مذهبی و داشتن حقوق اجتماعی این اقلیت است. با وجود این، ذکر دو نکته در این مورد ضرورت دارد:

۱. در حوزه مسائل مذهبی و با توجه به این‌که دولت صفوی دولتی بر بنیان اعتقادات شیعی بود، طبیعی می‌نمود که حساسیت‌های مذهبی که گاهی اوقات جنبه افراطی هم داشت، محدودیتی را برای غیر شیعیان و از جمله اقلیت‌های دینی فراهم کند. اما این نوع رفتارها صرفاً متوجه ارامنه نبود، به‌گونه‌ای که بزرگ‌ترین تهمت دینی در شهر اصفهان در آن دوره اتهام به سنی‌گری بود تا سایر فرق، تا جایی که میرعماد حسنی قزوینی، خوش‌نویس چیره‌دست زمان شاه عباس اول، در سال ۱۰۲۴ق به اتهام سنی‌بودن محکوم به مرگ شد (منشی‌قمی، ۱۳۶۶: ۱۲۱). بر این اساس، رفتارهای تند علیه همه گروه‌های دینی و مذهبی که اعتقاداتی متفاوت از مذهب رسمی دولت صفویه داشتند، می‌توانست وجود داشته باشد و این فقط متوجه ارامنه نبود. از نمونه رفتارهای این‌چنینی، که علیه ارامنه هم اعمال می‌شد، می‌توان به ممنوعیت استفاده از ناقوس در کلیساها اشاره کرد که در برخی مواقع و به دستور کارگزاران حکومتی شهر اصفهان اعمال می‌شد (اولثاریوس، ۱۳۶۳: ۵۶۲).
۲. تا قبل از پادشاهی شاه سلطان حسین همه دستورات محدودکننده آزادی مذهبی ارامنه بسیار موقتی و معمولاً به تحریک مقامات دولتی اعمال می‌شد (میراحمدی، ۱۳۶۹: ۱۰۲). منابع داخلی و سفرنامه‌های اروپایی گزارش‌هایی مبنی بر دستورات مقطعی در

محدود کردن اعمال مذهبی ارامنه را در خود دارند. اما در زمان پادشاهی شاه سلطان حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵ ق) محدود شدن ارامنه و آزار و شکنجه آن‌ها دیگر مقطعی نبود، یک جریان سخت و طولانی مدت علیه این گروه اقلیت که با حمله و تسلط غلزایی‌های قندهار بر اصفهان و سپس پادشاهی نادر و رفتار سخت‌تر با ارامنه جلفا تکمیل شد. منابع از نقش علما در سخت‌گیری‌های مذهبی نسبت به ارامنه در این زمان یاد کرده‌اند، ضمن آن‌که شخصیت بی‌ثبات شاه و نفوذ شدید زنان، خواجه‌سرایان و درباریان در این نوع رفتارها بسیار مؤثر بوده است. از این نظر، دو دهه پایانی عمر سیاسی صفویان روزگار مطلوبی برای این اقلیت دینی نبود. درهوهانیان درباره محدودیت‌های ارامنه در زمان شاه سلطان حسین از اجبار آن‌ها برای ترک دین، جلوگیری از ورود آن‌ها به بازار و دکان در روزهای بارانی برای جلوگیری از نجس شدن مسلمانان از لباس خیس ارامنه و رفتار خشن با برخی از ارامنه از جمله جوانی هجده‌ساله به نام گریگور و قتل او یاد می‌کند که نهایت محدودیت مذهبی ارامنه را نشان می‌دهد (درهوهانیان، ۱۳۷۹: ۱۴۷، ۱۵۳).

اما مهم‌ترین نقش اجتماعی ارامنه در اصفهان عصر صفوی که حتی در سخت‌ترین روزگارشان نیز هم‌چنان پابرجا باقی ماند، به جایگاه آن‌ها در فعالیت‌های اقتصادی به‌ویژه تجارت خارجی بازمی‌گردد. بررسی گزارش‌های تاریخی در این مورد خاص نشان می‌دهد که نقش اقتصادی ارامنه ساکن در جلفا از زمان اسکان در این منطقه تا زمان سقوط اصفهان تحت هیچ شرایطی نشان‌دهنده موقعیت پایین و جایگاه تبعیض‌آمیزی که به‌طور معمول برای اقلیت‌ها بیان می‌شود، نبوده است. حتی ارامنه در این حوزه، نسبت به تجار و بازرگانان مسلمان، جایگاه محکم‌تری داشتند. از این نظر نیز موقعیت ارامنه ساکن اصفهان را نمی‌توان منطبق بر برخی نظریات جامعه‌شناسی دید که به‌طور طبیعی برای اقلیت‌ها موضعی ضعیف‌تر را در نظر می‌گیرند، به‌ویژه آن دسته از نظریاتی که بر «کناره‌گیری از مشارکت در زندگی اجتماعی» تأکید می‌کند (گیدنز، ۱۳۶۱: ۲۶۱).

در بررسی نقش اقتصادی ارامنه در اصفهان عهد صفوی نباید از این نکته غافل ماند که بنابر نظر برخی مورخان، سیاحان، و محققان یکی از دلایل کوچ اجباری ارامنه استفاده از توانمندی و تجربیات آن‌ها در تجارت بود (سیوری، ۱۳۷۲: ۱۷۰). سابقه فعالیت‌های تجاری ارامنه در مسکن اولیه خود، آشنایی به زبان‌های اروپایی، آگاهی از مناسبات تجاری اروپاییان، و وجود تاجران قدرت‌مند و صاحب نفوذ بین ارامنه مهاجر دلایلی است برای اثبات نظر این عده از نویسندگان که مهاجرت اجباری ارامنه را تا حد بسیار

زیادی در حوزه مسائل اقتصادی مورد نظر شاه عباس اول تفسیر و تحلیل کنند (تاورنیه، بی‌تا: ۴۰۰؛ شفقی، ۱۳۸۱ الف: ۵۷۴). اما تأکید مضاعف بر این‌که این انگیزه از دلایل اصلی بوده، نمی‌تواند مقبول باشد، زیرا در این صورت ضرورتی نداشت مهاجرت همگانی و شتاب‌زده باشد (جواهرکلام، ۱۳۱۳: ۵۳). با وجود این، هم شاه عباس اول و هم جانشینانش به‌نحو گسترده‌ای از توان‌مندی ارامنه در تجارت استفاده کردند. شاه عباس اول با انحصاری کردن تجارت ابریشم و به‌کارگرفتن ارامنه برای این کار، زمینه ورود ارامنه به تجارت خارجی ایران را فراهم کرد. رمز موفقیت ارامنه در این فعالیت نیز به آداب زندگانی آنان و سنت‌های رایج میان آن‌ها برای مسافرت بازمی‌گردد. آن‌ها به‌شدت در این راه صرفه‌جو بودند به‌گونه‌ای که تمام اقلام و کالاهای اساسی مورد نیاز خود در طی سفر را از محل زندگی خود تهیه می‌کردند و آن‌چنان عمل می‌کردند که حتی در زمان بازگشت از سفر، هم‌چنان مقداری از آذوقه را که با خود همراه برده بودند، بازمی‌گرداندند (تاورنیه، بی‌تا: ۴۰۱). هم‌چنین، تجار ارمنی به‌صورت شبکه‌ای عمل می‌کردند. به‌عبارت دیگر، در مناطق گوناگون جهان گرد خواجه‌ای سرمایه‌دار جمع می‌شدند و از او اطاعت می‌کردند و وی نیز از ایشان حمایت می‌کرد. اخلاق و اعتماد متقابل و وابستگی‌های خانوادگی و قومی ایشان را به هم ربط می‌داد. صداقت و راستی در عمل نیز مزید علت بوده و اهداف خود را در این فعالیت به‌خوبی ترسیم کرده بودند. لذا شیوه تجارت ارامنه دو پیام مهم داشت:

۱. صرفه‌جویی سازمان‌دهی شده هزینه؛

۲. نوآوری‌های سازمان‌دهی شده (کاوانی، ۱۳۸۸: ۲۴۴). در این مورد نشان از وجود یک شبکه ارتباطی عالی تجاری بین ارامنه با دیگر مسیحیان که از لندن و آمستردام به حاشیه آسیایی اقیانوس آرام گسترش می‌یافت، در منابع دیده می‌شود (متی، ۱۳۸۷: ۱۱۲). باید حاصل این شبکه وسیع تجاری و فعالیت‌های چشم‌گیر ارامنه جلفا را سرازیر شدن ثروت فراوان به اصفهان و محله جلفا دانست. بر همین اساس، ارامنه از ثروت‌مندترین و تاجر ارمنی از مشهورترین تاجران ایرانی بودند که در اصفهان دوره صفوی فعالیت می‌کردند. این موقعیت مستحکم کم‌تر مورد تعرض قرار گرفت به‌گونه‌ای که بنابر نوشته درهوهانیان، حتی در زمان شاه سلطان حسین و سخت‌گیری‌های مذهبی او به ارامنه، «تجارت جلفاییان ضربه بزرگی نخورد و ادامه یافت» (درهوهانیان، ۱۳۷۹: ۱۵۰). همین مورخ در جای دیگری می‌نویسد:

یک قرن تمام، تجارت جلفا رونق بسزایی داشت اما بعداً بنای کاهش گذاشت و پنجاه سال طول کشید که مجموعاً یک‌صد و پنجاه سال می‌شود. در این دوران تجار عمده و توان‌گری بودند که میلیون‌ها تومان ثروت از سود تجارتشان را به جلفا سرازیر کردند. گمان نکنم گزاف باشد اگر بگویم که در آن زمان رونق تجارت جلفاییان از تمام جهان بیش‌تر بود (همان: ۱۲۴).

احتمالاً رونق و اعتبار جلفا در انگیزه‌های شاه سلطان حسین به‌هنگام ساختن مجموعه سلطنتی فرح‌آباد در کنار این محله نیز بی‌تأثیر نبوده باشد. گسترش چشم‌گیر و افزایش محسوس جمعیت جلفا و ثروت و آبادانی این محله در زمان دو پادشاه آخر صفویان، می‌توانست همان‌گونه که آخرین شاه صفوی را متوجه زمین‌های مجاوران محله کرد، مهاجمان غارت‌گر قندهاری را نیز به جلفا بکشاند، مسئله‌ای که در اولین روزهای شکست سپاهیان دولت صفوی در نبرد گلون‌آباد در سال ۱۱۳۴ ق/ ۱۷۲۱ م و در مقابل افغان‌ها رخ داد.

در بررسی تطبیقی نقش اقتصادی ارامنه ساکن در جلفای اصفهان عصر صفوی با موقعیت آن‌ها به‌عنوان یک گروه اقلیت، از یک‌سو نشانی از وجود تبعیض‌های اقتصادی و اجتماعی نمی‌توان دید و این گروه اقلیت در این حوزه جایگاهی فراتر نسبت به هم‌صنف‌های مسلمان خود داشتند، اما ذکر یک نکته نیز ضروری است و آن این‌که گزارش‌هایی مبنی بر وجود رقابت و دشمنی بین این گروه و سایر مسیحیان ساکن در شهر اصفهان وجود دارد. این مسئله که متأثر از اختلاف‌های مذهبی بین مسیحیان (ارامنه از شاخه ارتدوکس‌ها بودند (لاکهارت، ۱۳۶۸: ۱۱) و عمده مبلغان مذهبی از کاتولیک‌ها و سایر فرق مسیحی بودند) و یا متأثر از منافع اقتصادی آن‌ها بود، در روزگار شاه سلیمان و شاه سلطان حسین به اوج خود رسید (میراحمدی، ۱۳۶۹: ۱۰۳-۱۱۹)، تا جایی که ارامنه جلفا به‌دلیل اختلاف مذهبی با کاتولیک‌ها در تضعیف آن‌ها مصر بودند و مخالفت‌های ارامنه موجب شد تا فرقه‌های کاتولیک و از جمله ژرژیت‌ها موفق به ایجاد تشکیلات منظمی در جلفا نشوند (کاری، ۱۳۴۸: ۷۵، ۹۶). مشابه این مسئله را یک‌بار دیگر پیش از این و در زمان شاه سلیمان می‌توان دید، زمانی که به‌دلیل نفوذ شدید ارامنه در دربار و نقش مهم آن‌ها در مسائل اجتماعی، از تبلیغ کشیش‌های فرقه کارم‌ها جلوگیری شد و از دربار حکم اخراج آن‌ها را گرفتند و کلیسای این فرقه را نیز ویران کردند (فیدالگو، ۲۵۳۷: ۲۱-۲۵). با در نظر گرفتن این نکته، یکی دیگر از ویژگی‌هایی که گیدنز برای اقلیت‌ها بیان کرد، درباره

ارامنه در آن دوره مصداق ندارد. آنچه گیدنز از آن به‌عنوان «نوعی حس هم‌بستگی گروهی» بین اقلیت‌ها یاد می‌کند (گیدنز، ۱۳۶۱: ۲۶۱)، دربارهٔ مسیحیان ساکن اصفهان عصر صفوی انطباق کم‌تری دارد. این مسئله خواه به‌دلیل اختلافات مذهبی بوده باشد و یا به‌دلیل منافع اقتصادی، مانعی جدی برای برآورده‌شدن آرزوی شاه‌عباس اول بود که می‌خواست در جلفا جامعهٔ کوچکی از مسیحیان تشکیل دهد. بی‌شک همین واگرایی بین این اقلیت دینی در کوتاه‌مدت منفعی را برای ارامنهٔ جلفا به‌همراه داشت، اما در درازمدت برای آن‌ها ناخوشایند بود. درحالی که ارامنهٔ جلفا که اقلیتی قدرتمند و بانفوذ و موقعیت ممتاز در شهر اصفهان شناخته شده بودند، نتوانستند فراتر از تقسیم‌بندی قومی عمل کنند و اقلیت مسیحی را در این شهر سامان دهند و هم‌کیشان خود را نیز در بهره‌مندی از موقعیت ممتاز خود شریک کنند.

### نتیجه‌گیری

مطالعه‌ای تحقیقی به روش جامعه‌شناسی تاریخی دربارهٔ اقلیت قومی و دینی ارامنهٔ اصفهان در دورهٔ صفوی نشان می‌دهد با وجود این‌که این گروه در بیش‌ترین آمار جمعیتی ارائه‌شده در آن دوره فقط ۵ درصد جمعیت شهر اصفهان را تشکیل می‌دادند، در حوزه‌های گوناگون زندگی اجتماعی خود به دور از فشار و قوانین تبعیض‌آلود قرار داشتند. لذا در مواردی که این گروه مورد آزار و اذیت قرار گرفتند، این مسئله متأثر از ویژگی اقلیتی آن‌ها نبود. اصولاً آزادی‌دادن به آن‌ها و رفتار مسالمت‌آمیز با آنان تابع روحیات شخصی شاهان صفوی به‌ویژه شاه‌عباس اول و دوم، نوع رفتار کارگزاران و سودجویی‌های آن‌ها، و اوضاع مقطعی محیطی بوده است. آن‌ها ضمن داشتن آزادی‌های حقوقی و مذهبی شهروندان پذیرفته‌شدهٔ اصفهان بودند. بر این اساس، حدود انطباق تعاریف و ویژگی‌های بیان‌شدهٔ جدید در مورد اقلیت‌ها که عموماً از جدایی اقلیت از اکثریت حکایت دارد، در موارد متعددی با موقعیت ارامنهٔ اصفهان عصر صفوی انطباق ندارد. بررسی انجام‌شده نشان می‌دهد که ارامنه در ساختار شهری اصفهان چگونه کار کردند و تغییر و تحول یافتند. این یافته‌ها که در حوزهٔ جامعه‌شناسی تاریخی بررسی می‌شود، نشان می‌دهد اصفهان عصر صفوی و موقعیت اقلیت ارامنهٔ جلفا در آن دوره الگویی مستند در تحلیل جایگاه اقلیت‌ها در مطالعات جامعه‌شناسی تاریخی خواهد بود و از این رهگذر راه‌کارهایی اساسی برای تعامل هرچه بیشتر با اقلیت‌ها فراهم می‌شود.

هم‌چنین این الگو با بررسی بیش‌تر و تبیین ابعاد مختلف آن در الگوی ایرانی - اسلامی پیشرفت، که برگرفته از آموزه‌های دینی اسلام و سیره نبوی در مدینه و هم‌چنین متأثر از سابقه فرهنگی و تمدنی ایران است، نمونه‌ای عینی و کاربردی خواهد بود.

## منابع

- اسکاچپول، تدا (۱۳۸۸). *بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی*، ترجمه سیدهاشم آقاجری، تهران: نشر مرکز.
- اسمیت، دنیس (۱۳۸۶). *برآمدن جامعه‌شناسی تاریخی*، ترجمه سیدهاشم آقاجری، تهران: مروارید.
- اولثاریوس، آدام (۱۳۶۳). *سفرنامه اولثاریوس*، ترجمه احمد بهپور، تهران: سازمان انتشاراتی و فرهنگی ابتکار.
- تاورنیه، ژان باتیست (بی‌تا). *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه ابوتراب نوری، تهران: سنایی و اصفهان: تأیید.
- ترکمان، اسکندریگ (۱۳۵۰). *تاریخ عالم آرای عباسی*، ج ۱، تهران: امیرکبیر و اصفهان: تأیید.
- توسلی، غلام‌عباس (۱۳۷۶). *نظریه‌های جامعه‌شناسی*، تهران: سمت.
- جابری انصاری، میرزا حسن خان (۱۳۷۸). *تاریخ اصفهان*، اصفهان: مشعل.
- جواهرکلام، علی (۱۳۱۳). *زنده‌رود*، تهران: مهر.
- دروهانیان، هارتون (۱۳۷۹). *تاریخ جلفای اصفهان*، ترجمه لئون. گ. میناسیان و محمدعلی موسوی فریدنی، اصفهان: زنده‌رود و نقش خورشید.
- دلاواله، پیتر (۱۳۷۰). *سفرنامه پیتر دلاواله*، ترجمه شعاع‌الدین شفا، تهران: علمی و فرهنگی.
- دلند، دولیه (۲۰۳۵). *زیبایی‌های ایران*، ترجمه محسن صهبا، تهران: انجمن دوست‌داران کتاب.
- دوسرسو، ژان آنتوان (۱۳۶۴). *علل سقوط شاه سلطان حسین*، ترجمه ولی‌الله شادان، تهران: کتاب‌سرا.
- راوندی، مرتضی (۱۳۵۶). *تاریخ اجتماعی ایران*، ج ۳، تهران: امیرکبیر.
- رویمر، هانس روبرت (۱۳۸۵). *ایران در راه عصر جدید: تاریخ ایران از ۱۳۵۰ تا ۱۷۵۰*، ترجمه آذر آهنگی، تهران: دانشگاه تهران.
- سپینانی، محمد (۱۳۵۸). *ایرانیان گرجی*، بی‌جا: آرش.
- سلطان‌زاده، حسین (۱۳۶۷). *مقدمه‌ای بر تاریخ شهر و شهرنشینی در ایران*، تهران: امیرکبیر.
- سیوری، راجر (۱۳۷۲). *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
- شاردن، ژان (۱۳۴۵). *سفرنامه شاردن*، ترجمه محمد عباسی، ج ۷، ۸ و ۹، تهران: امیرکبیر.
- شفقی، سیروس (۱۳۸۱ الف). *جغرافیای اصفهان*، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- شفقی، سیروس (۱۳۸۱ ب). «ساختار و توسعه اصفهان عصر صفوی»، مجموعه مقالات همایش اصفهان و صفویه، به اهتمام مرتضی دهقان‌نژاد و اصغر منتظرالقائم، ج ۱، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- فلسفی، نصرالله (۱۳۷۱). *زندگانی شاه عباس اول*، ج ۲ و ۳، تهران: علمی.
- فیدالگو، گریگوریو پیرا (۲۰۳۷). *گزارش سفیر کشور پرتغال در دربار شاه سلطان حسین صفوی*، ترجمه پروین حکمت، تهران: دانشگاه تهران.

فیگوئروا، دن گارسیا دسیلوا (۱۳۶۳). *سفرنامه فیگوئروا*، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران: نشر نو.  
کاراپتیان، کاراپت (۱۳۸۵). *خانه‌های ارامنه جلفای نواصفهان*، ترجمه مریم قاسمی سیجانی، تهران:  
فرهنگستان هنر.

کارری، جملی (۱۳۴۸). *سفرنامه جملی کارری*، ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تبریز: اداره کل  
فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی با کمک مؤسسه فرانکلین.

کاوانی، علی (۱۳۸۸). «مروری بر نقش ارامنه در تحولات ایران در سال‌های ۱۰۱۳-۱۲۱۸ ق/ ۱۶۰۴-۱۸۰۴ م  
با تکیه بر بازرگانی خارجی»، *مجموعه مقالات نخستین همایش بین‌المللی ارمنی‌شناسی و ایران‌شناسی*،  
اصفهان: دانشگاه اصفهان.

کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳). *سفرنامه کمپفر*، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران: خوارزمی.  
کوئن، بروس (۱۳۷۱). *درآمدی بر جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: فرهنگ معاصر.  
گولد، جولیس و ویلیام کولب (۱۳۷۶). *فرهنگ علوم اجتماعی*، تهران: مازیار.  
گیدنز، آنتونی (۱۳۶۱). *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.  
لاکهارت، لارنس (۱۳۶۸). *انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران*، ترجمه مصطفی قلی عماد،  
تهران: مروارید.

لاکهارت، لارنس (۱۳۸۰). *انقراض سلسله صفویه*، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران: علمی و فرهنگی.  
مافروخی اصفهانی، مفضل بن سعد (۱۳۸۴). *محاسن اصفهان*، ترجمه حسین بن محمد آوی، اصفهان: سازمان  
فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان.

متی، رودلف پ. (۱۳۸۷). *اقتصاد و سیاست خارجی عصر صفوی*، ترجمه حسن زندیه، قم: پژوهشگاه حوزه  
و دانشگاه.

ملاجلال‌الدین محمد منجم یزدی (۱۳۶۶). *تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال*، بی‌جا: وحید.

منشی قمی، قاضی میراحمد (۱۳۶۶). *گلستان هنر*، تهران: منوچهری.

میراحمدی، مریم (۱۳۶۹). *دین و دولت در عصر صفوی*، تهران: امیرکبیر.

میرعظیمی، نعمت‌الله (۱۳۷۹). *اصفهان زادگاه جمال و کمال*، اصفهان: گل‌ها.

هنر فر، لطف‌الله (۲۵۳۶). *اصفهان*، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.

Stevens, Roger (1971). *The Land of the Great Sophy*, London: Cox.